



به جای سخن معلم

نشریه‌ی «دانش‌آموز»، پشتوانه‌ای برای هنر و ادبیات فارسی در غربت هفتمین شماره از نشریه‌ی «دانش‌آموز» با ابتکار، اراده و پشتکار آموزگاری و حمایت دانش‌آموزانش در یکی از مدارس استکهلم منتشر شد.

نشریه‌ی «دانش‌آموز» که از نوامبر سال گذشته انتشار خود را آغاز کرده، در هفتمین شماره نوید تربیت نویسندگانی را می‌دهد که از زوایای مختلف می‌تواند قابل اعتنا باشد.

اشاعه‌ی فرهنگ مطالعه و پژوهش در بین معلم‌ها و دانش‌آموزان، تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش‌آموزان، ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی، ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش‌آموزی... و آموزش کتبی زبان مادری، از جمله اهداف اعلام شده در نشریه‌ی دانش‌آموز است که می‌تواند نویدبخش تربیت پایه‌ای و اصولی در زمینه‌های تحریر و هم‌چنین آموزش روزنامه‌نگاری در بین دانش‌آموزان باشد.

ایجاد اعتماد به‌نفس در بین دانش‌آموزان، آموزش درست دیدن و درست اندیشیدن، آموزش درست نوشتن، آموزش رعایت اصول روزنامه‌نگاری و نگارش، و تمرین و ورز دادن به استعدادها و قلم‌هایی که پنهان و پوشیده مانده‌اند، ثمره‌ی این حرکت کوچک اما پر ارزش خواهد بود که بدون شک میوه‌هایش را سال‌ها بعد در بین جوانان و نوجوانان خواهیم دید.

شاید با کمی اطمینان بتوان گفت که فوتبالیست‌ها اولین کسانی بودند که به آموزش پایه‌ای برای کودکان پی‌بردند و کار را شروع کردند، کار بر روی کودکان و نوجوانان، برای ساختن فوتبالیست‌هایی نام‌آور، و کم‌تر کسی به جدیت به کار روی نوجوانان و جوانان برای تربیت نویسندگانی که بعدها بتوان به آن‌ها بالید، پی برد، کاری که نشریه‌ی دانش‌آموز با آزمون و خطا آغاز کرده، که بی‌شک در دراز مدت محصولی قابل ستایش خواهد داشت.

نشریه‌ی دانش‌آموز با هیات تحریریه‌ی دانش‌آموزی و با اعتماد به توانایی‌های جوانان اداره می‌شود و برای هرچه پربرتر شدن، از تمامی دانش‌آموزان فارسی‌زبان (ایران، افغان، تاجیک...) دعوت می‌کند تا نوشته‌ها، نظرات و آثار خود را برای چاپ در این نشریه ارسال کنند. احمد شاملو پیش از این‌ها در شعری گفته بود: کوه با نخستین سنگ‌ها آغاز می‌شود... و نشریه‌ی دانش‌آموز امروز در استکهلم، نخستین سنگ‌ها را برای تربیت نویسندگان و روزنامه‌نگاران آینده در سوند به دوش گرفته است.

برای ساختن آینده‌ی شعار کارساز نیست، باید کار کرد و آموخت، کاری که دانش‌آموزان امروز می‌کنند.

نوجوانان و جوانان دانش‌آموز می‌توانند نوشته‌ها، ترجمه‌ها و نقطه‌نظرات خود را برای نشریه‌ی دانش‌آموز به نشانی زیر ارسال کنند:

daneshamooz2016@gmail.com

مسعود امینی (روان شید)

برتولت برشت، در نهم فوریه سال ۱۸۹۸، در شهرک برتسینگ در نزدیک شهر در آوسبورگ آلمان متولد شد. سرودن شعرهایش را در ۱۵ سالگی و پیش از نمایشنامه‌نویسی آغاز کرد و نخستین سروده‌هایش را بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ سرود و آن‌ها را در نشریات محلی منتشر کرد. در سال ۱۹۱۸، هنگامی که به خدمت سربازی اعزام شد افزون بر کار در بیمارستان نظامی پشت جبهه، سروده‌هایش را همراه با نواختن گیتار برای سربازان می‌خواند و آن‌ها را مجذوب نوای گرم و سرود دل‌نشین خود می‌کرد.

با روی کار آمدن آدولف هیتلر در آلمان، و قدرت گرفتن نازیسم در این کشور، برشت با تکیه بر اندیشه‌های انسانی و برابری‌طلبانه و ضدقدرت حاکم، به مخالفت با نازیسم پرداخت. در سال ۱۹۳۳ از جنگ گشتاپو به اتریش گریخت و پس از مدتی به سوئیس رفت. برشت در این مدت به انتشار نشریه ضد نازی «ورست» پرداخت و به دلیل اقدامات ضدنازیستی اش در سال ۱۹۳۵ تبعیت آلمانی‌اش از او گرفته شد. در سال ۱۹۳۹، به سوئد رفت و با لشکرکشی هیتلر در سال ۱۹۴۰، به کشورهای نوردیک ابتدا به دانمارک و سپس به نورژ و فنلاند گریخت و با اشغال این کشورها در سال ۱۹۴۱ به آمریکا مهاجرت کرد.

زور، می‌گوید: آنچه هست این‌گونه خواهد ماند

هر صدایی جز صدای حاکمان خاموش...!

لیک بسیاری به خیل بردگان، نومید، می‌گویند:

آنچه می‌خواهیم ما هرگز نمی‌آید...

هان و هان تا زندگی باقی است واژه هرگز نباید گفت

آنچه محکم بود دیگر نیست

آنچه هست اکنون، این چنین دیگر نخواهد ماند.

حاکمان آن‌گه که حرف خویش بس کردند

حرف محکومان شود آغاز.

پس، که را یاری آن باشد که «هرگز» بر زبان آرد؟

دیرپانی ستم‌کاران، متکی بر کیست؟

بی‌گمان بر ما.

محو استیلا جباران، متکی بر کیست؟

همچنان بر ما.

ای فرو افتاده، برپا خیز!

ای سپر انداخته، بستیز!

کیست بتواند ببندد راه بر آن کس که از وضع خود آگاه است؟

پس، توده مغلوب امروزین، فاتح فردا ست

وان زمان، «هرگز»، بی‌گمان «امروز» خواهد شد.

برتولت برشت

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهایی است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پسااستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به‌زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یک‌سازسازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قلع و عمارت کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به‌صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگرانی شده‌اند که به‌زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانتا تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به‌زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به‌این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به‌بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به‌زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به‌زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به‌بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



قوی‌ترین آدم روی زمین!

هر گاه کلمه قوی به‌گوشم می‌رسد ناخودآگاه یاد انسان‌های ضعیف و بی‌قدرت سیاسی و اجتماعی می‌افتم. نمی‌دانم چرا. شاید اختیار ذهنم در رساندن اطلاعات به نوروں‌ها دست خودم نیست. همیشه فکر می‌کنم تعداد افراد پر قدرت جهان کمتر از افراد ضعیف جامعه هستند. چرا که اگر زیاد می‌بودند شاید وضع کنونی جهان ما این نبود. و یا شاید تعدادشان زیاد هست که این قدر ظلم و فقر بی‌داد می‌کند. بهر حال...

قوی دو معنای کاملاً متفاوت دارد. یکی به معنای پر زور و بزرگ و یکی به معنای پر قدرت و دارای مکتب. و من به‌این معنای دومی می‌پردازیم. اگر من روزی پر قدرت‌ترین آدم روی زمین بودم یعنی آن قدر قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی داشتم، هرگز نمی‌گذاشتم جهان این‌گونه باشد. هر روزی که کامپیوترم را باز می‌کنم تا خبرهای جهان را بخوانم، سر خط همه خبرها جنگ، انفجار، قتل، زورگیری و خون‌ریزی است. نمی‌دانم جهان را کوچک بنامم یا بزرگ. جهانی که من تا به این سن‌ام دیده‌ام گاهی آن قدر کوچک هست که همه افراد قدرتمند (سیاسی) جهان دست به‌دست هم داده‌اند تا نظاره‌گر جنگ و کشمکش خودشان باشند. و گاهی جهان آن قدر بزرگ هست که افرادی مظلوم در وطنم و یا در کشورهای چون سوریه، خون‌هایشان شربت افراد قدرتمند می‌شود و همه سازمان‌هایی که ادعای حقوق بشر می‌کنند نمی‌شنوند. شاید جهان خیلی بزرگ باشد که صدای زجر و ناله کودکان مظلوم جنگ به‌گوش‌شان نمی‌رسد؟! نمی‌دانم. تا به‌این حال فکر نکرده بودم که چه خواهم کرد اگر روزی قدرتمندترین باشم. تا این‌که شبی در صفحه سفید لب تا بم کلمه بچه‌های جنگ را سرچ کردم. گوگل برایم حقایق و عکس‌هایی که شاید تا به‌حال تصورشان را نمی‌کردم، آورد. ناخودآگاه اشکم سرازیر شد. چرا باید من در جهانی تنفس کنم که کودک هم نوع‌ام در آن سوی دنیا، در لجن‌زاری زندگی کند که حشش نیست. هم‌زمان بچه‌های سوئد را سرچ کردم. عکس‌هایی آمد که اگر بخواهم با قبلی مقایسه کنم زمین تا آسمان فرق دارد. هر دو کودک هر دو هم نوع هر دو در انتخاب کشورشان هیچ دسترسی نداشتند اما این کجا و آن کجا! عرش کجا و فرش کجا؟ زمین کجا و آسمان کجا! اشک‌هایم دیگر قدرتم را گرفت تا عکس‌ها را کامل بنگرم. به‌این فکر کردم چه خواهم کرد اگر روزی قدرتمندترین فرد از نظر سیاسی و اجتماعی باشم. آن وقت جهان را به‌گونه‌ای تغییر می‌دادم تا این افرادی که هم اکنون بر سر تخت قدرت نشسته‌اند و فقط تماشا می‌کنند چه اتفاقی بین کشورهای که اسلام حاکم است می‌افتد؟ چنان زجری بکشند تا بفهمند کودک دو ساله جنگ چه کشید بدون پدر و مادر. چه کشید پدر سوری که دو دخترش را آب منجون مدیترانه بلعید. کاری می‌کردم که افراد مظلوم و عاقل قدرت بیش‌تری به‌دست بگیرند تا پاسخ آن همه زجری که کشیده‌اند را نشان دهند. البته با درایت و نه با انتقام‌گیری. کاری می‌کنم افرادی که از دین سوءاستفاده می‌کنند تا بخواهند به‌اهداف خود برسند جایشان را با دختری که به‌اجبار خانواده و مملکت روسری سر می‌کرد تا نکند برادرش یا فلان پسر در خیابان تحریک شود. کاری می‌کنم این افراد ظالم به زیر بیفتند. و چنان آزادی و امنیت در جهان بر پا می‌کردم تا همه احساس امنیت کنند. اون وقت کسی دیگر جنگ نمی‌دید. آن وقت، دیگر کسی شاهد پیام‌شدن حقوق خود نمی‌شد. نمی‌گذاشتم دیگر مادری درد دوری فرزندش که به‌جنگ سوریه رفته را بکشد. جهانی درست می‌کردم بدون جنگ، بدون فریاد، بدون ظلم و ستم‌گری، بدون هرگونه کینه و خشم!

به‌امید ساختن جهانی زیباتر و روشن‌تر و دل‌پذیرتر!
سمیه عزیزاده، 17 ساله

قدرت

قدرت تنها یک کلمه چهارحرفی است همراه با هزار و یک معنی و تعبیر.

در طول روز شاید هزاران هزاربار کلمه قدرت به‌گوش‌مان رسیده باشد برای مثال قدرت بیان، قدرت یک جامعه، قدرت یک قبیله، قدرت یک خانواده، قدرت یک عشق، قدرت یک زن، قدرت یک مرد، قدرت خود من خود تو!

اما واقعا قدرت چیست؟! چه توفیقی است بین داشتن و نداشتن؟؟

خیلی کلی بخواهیم به‌قدرت بپردازیم شاید بتوانیم قدرت را همان توانمندی معنی کنیم.

توانایی یک جامعه، یک قبیله، یک فرد یا حتی یک حسی چون عشق در رسیدن به‌خواست، آمل و آرزوهایشان!!

خیلی ساده می‌شود گفت که داشتن قدرت نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم خوشایند است چه برای یک جامعه و قبیله و نظر گرفته شود چه برای یک خانواده یا یک فرد! اما خیلی وقت‌ها همین قدرت اگر از حدی که نباید بگذرد می‌تواند باعث ویرانی‌هایی شود جبران‌ناپذیر!!

که در این زمینه دوباره می‌رسیم به‌بحث همیشگی تعادل که رعایت این اصل یکی از مهم‌ترین اصول زندگی به حساب می‌آید.

این تعادل است که داشتن قدرت را خوشایند می‌کند و گرنه همان‌طور که گفته شد اگر از حدش بگذرد ویرانی‌های جبران‌ناپذیری به‌همراه دارد.

منم مثل هر شخص دیگری خواهان داشتن قدرتم اما همه سعیرام به این است که نه از حد آن بگذرم و نه از داشتنش سوءاستفاده کنم.

فاطمه اصغرمحمدی، 18 ساله



جایزه نوبل ادبیات!

جایزه نوبل ادبیات در روز سیزدهم اکتبر 2016، به باب دیلان ترانه‌سرا، موسیقی‌دان و نقاش تلق گرفت.

سارا دنیوس دبیر آکادمی نوبل، در هنگام اعلام نام برنده نوبل ادبیات 2016، باب دیلان را «شاعری بزرگ» خواند و گفت: «نمونه‌ای بزرگ که طی پنجاه و چهار سال در حرفه خود فعالیت کرده و خود را بازآفرینی کرده و هویت‌هایی جدید ساخته است.» او در جمع خبرنگاران، باب دیلان را «هنرمند» خطاب کرد و به حوزه‌های مختلف کاری او، از نقاشی تا ترانه‌سرایی اشاره کرد و آلبوم «بلوند بر بلوند» را نمونه‌ای عالی سبک او در قافیه‌سازی، ترجیع‌بندها و تفکر درخشان دانست.

باب دیلان، یکی از بزرگ‌ترین موسیقی‌دانان جهان است و بسیاری او را هم سطح با باب مارلی و جیمی هوریسون قرار داده‌اند. به گفته بسیاری او صدای یک نسل مهم از آمریکا و جهان است و ترانه‌های او در اذهان باقی مانده است. باب دیلان تا به حال در جشنواره‌های بسیاری مورد تقدیر قرار گرفته است.



جایزه نوبل ادبیات، معتبرترین و ارزشمندترین جایزه ادبی جهان به حساب می‌آید. این جایزه همه ساله بسیاری از نویسندگان، شاعران، مقاله‌نویسان، منتقدان و روزنامه‌نگاران را به هیجان می‌آورد و گمانه‌زنی‌های بسیاری را موجب می‌شود.

جایزه نوبل ادبیات به شخصی تعلق می‌گیرد که در زمینه ادبیات، برجسته‌ترین اثر - با ماهیت معنوی- را آفریده باشد. این جایزه شامل مدال طلا، دیپلم و مبلغی پول است که مبلغ آن از 42 هزار دلار در 1953 به یک میلیون و 400 هزار دلار در 1993، افزایش یافته است.

جایزه در دسامبر هر سال، هم‌زمان با سالگرد مرگ «نوبل» توسط آکادمی سوئد در استکهلم، با حضور پادشاه سوئد، اعطا می‌شود. در بعضی از سال‌ها هم ممکن است جایزه بدون برنده یا معوق بماند. کما این‌که در سال‌های جنگ جهانی دوم، در فاصله سال‌های 1940 تا 1943، جایزه به کسی داده نشد.

هنگامی که «وینستون چرچیل» رهبر پیروز بریتانیا در جنگ جهانی و فرمانده نیروی دریایی این کشور در جنگ جهانی اول به‌عنوان برنده نوبل ادبیات معرفی شد. در واقع می‌خواستند به او جایزه صلح بدهند. اما چون به فرمانده جنگ نمی‌توانستند جایزه صلح بدهند در سال 1953 نوبل ادبیات دادند. نوبل ادبیات به یک دریاسالار و سیاست‌مدار! اتفاقی که با انتقادات بسیاری روبه‌رو شد.

در سال‌های گذشته نیز اعلام نام هرتا مولر و ماریو بارگاس یوسا با انتقادات بسیاری روبه‌رو بوده است.

جرج برنارد شو، نویسنده نابغه ایرلندی در بیست و ششم جولای 1856م در خانواده‌ای فقیر در دوبلین به دنیا آمد. برنارد شو در ابتدا به مقاله‌نویسی برای روزنامه‌ها روی آورد تا این‌که در سال 1879م، به نوشتن داستان و نمایش‌نامه پرداخت و در آن‌ها رنج و درد و تیرگی باطن جامعه خود را نشان داد.

شو پیوسته می‌خواست که عامه مردم را به فکر وادارد و در تربیت آنان قدم پیش گذارد. برنارد شو در سال 1925م موفق به اخذ جایزه ادبی نوبل گردید و این جایزه باعث نفوذ فراوان وی در میان مردم و مقامات شد. شو در تاریخ هجدهم نوامبر سال 1926 میلادی، رسماً بیان داشت که جایزه ادبی نوبل سال 1925م را برای داستان خود نمی‌پذیرد.



او در عین پذیرش نشان افتخار، از دریافت جایزه نقدی خودداری کرد و در این ارتباط گفت: «این پول از

فروش مواد منفجره به دست می‌آید که در کارخانه‌های مهندس نوبل تولید می‌شود. بیش‌تر این مواد در کشتار مردم به کار می‌رود و یک انسان چنین پولی را برای ادامه حیات خود دریافت نمی‌کند.»

روزنامه نیویورک تایمز، در مقاله‌ای که روز 27 اکتبر منتشر شده، بی‌تفاوتی مطلق باب دیلان نسبت به جایزه ادبی نوبل را «برخورده سارتری» ارزیابی کرده است.

ژان پل سارتر، نویسنده نامدار فرانسوی، در سال 1964 با رد کردن جایزه ادبی نوبل غوغایی به پا کرد. فیلسوف نامدار در اطلاعیه‌ای توضیح داد نمی‌تواند بزرگ‌ترین جایزه عالم ادبیات را قبول کند، زیرا عقیده دارد که یک نویسنده نباید تحت‌تأثیر نهادهای فرهنگی و سیاسی قرار گیرد.

به گفته نویسنده «نیویورک تایمز»، باب دیلان حتی یک قدم از فیلسوف اگزیستانسیالیست فراتر گذاشته، زیرا نه تنها جایزه را رد کرده، بلکه عملاً آن را نادیده گرفته و این‌گونه آن را مطلقاً بی‌اهمیت تلقی کرده است.

او در عین پذیرش نشان افتخار، از دریافت جایزه نقدی خودداری کرد و در این ارتباط گفت: «این پول از فروش مواد منفجره به دست می‌آید که در کارخانه‌های مهندس نوبل تولید می‌شود. بیش‌تر این مواد در کشتار مردم به کار می‌رود و یک انسان چنین پولی را برای ادامه حیات خود دریافت نمی‌کند.»

روزنامه نیویورک تایمز، در مقاله‌ای که روز 27 اکتبر منتشر شده، بی‌تفاوتی مطلق باب دیلان نسبت به جایزه ادبی نوبل را «برخورده سارتری» ارزیابی کرده است.

ژان پل سارتر، نویسنده نامدار فرانسوی، در سال 1964 با رد کردن جایزه ادبی نوبل غوغایی به پا کرد. فیلسوف نامدار در اطلاعیه‌ای توضیح داد نمی‌تواند بزرگ‌ترین جایزه عالم ادبیات را قبول کند، زیرا عقیده دارد که یک نویسنده نباید تحت‌تأثیر نهادهای فرهنگی و سیاسی قرار گیرد.

به گفته نویسنده «نیویورک تایمز»، باب دیلان حتی یک قدم از فیلسوف اگزیستانسیالیست فراتر گذاشته، زیرا نه تنها جایزه را رد کرده، بلکه عملاً آن را نادیده گرفته و این‌گونه آن را مطلقاً بی‌اهمیت تلقی کرده است.

بین سال‌های 1966 تا 1991، نویسندگان زن از نوبل ادبی بی‌نصیب مانده بودند. از سال 1991 تا به امروز اما به‌طور میانگین هر چهار سال یک بار این جایزه را زنان تصاحب کرده‌اند. هرتا مولر در سال 2009، نوبل ادبی را به دست آورد.

سال گذشته نوبل ادبی به‌خاتم سوتلانا آلکسیویچ، روزنامه‌نگار بلاروس رسید. در بیانیه کمیته نوبل آمده بود: «آلکسیویچ در آثار چندصدایی‌اش، از رنج و شهامت انسان‌ها در عصر کنونی یک یادمان ادبی می‌سازد. او با کنار هم نشان دادن صدای انسان‌ها، ما را به شناخت ژرف‌تری از یک دوره تاریخی می‌رساند.»

18 عضو آکادمی نوبل که مسئولیت انتخاب نویسنده برنده نوبل ادبی را به عهده گرفته‌اند از میان زبان‌شناسان، نویسندگان، منتقدان ادبی، فیلم‌نامه‌نویسان و مترجمان برگزیده شده‌اند. هر کدام از آن‌ها دارای یک کرسی مادام‌العمر هستند که از 1 تا 18 شماره‌گذاری شده است.

«شل ایسمارک» شاعر آکادمیک سوئدی، در کتاب معروف خود با



عنوان «جایزه» از اسناد مشاوره محرمانه بین اعضای کمیته جایزه نوبل پرده برداشته است و با اسناد خود آن روند را از حالت محرمانه خارج کرده است، او سیاسی شدن جایزه نوبل و گرایشات نژادپرستانه را افشا کرده و گزارش می‌دهد: که داوران کمیته نوبل، حق نویسنده روسی لنوتولستوی را نادیده گرفته بودند، با وجود این‌که آن نویسنده یک جایگاه برجسته در ادبیات جهان و رمان نویسی از ارزش هنری بالایی برخوردار بود یکی از داوران جایزه نوبل در این رابطه گفته بود: با وجود پذیرش همه این معیارها، به‌خاطر انتقاد منفی تولستوی از کلیسا، دولت و دیدگاه‌های اجتماعی؛ او را از دریافت جایزه محروم کرده‌اند.

نهایت هنوز جزئیاتی در مورد شرکت و جایزه نوبل را دریافت می‌کند، هنوز اعلام نشده است. «دیلان» در نامه‌ای به اعضای آکادمی نوبل نوشته دلیل عدم حضورش برای مراسم را تعهدات دیگر اعلام کرده است. آکادمی نوبل در بیانیه‌ای اعلام کرده بود که تصمیم ندارد برنامه جایگزینی برای ایراد سخنرانی «دیلان» ترتیب دهد. سخنرانی برندگان نوبل باید حداکثر تا شش ماه پس از مراسم، درباره موضوعی مرتبط با دلیل اعطای نوبل به برندگان ایراد شود.

با پول می‌توان در هر عشقی نفوذ کرد؛
بجز عشق مادر

George Bernard Shaw

قدرت چیست!

قدرت، مسلماً قدرت یکی از بیشترین چیزهایی است که انسان همواره از شروع تمدن و حتی قبل از آن به دنبال به دست آوردن آن رویاپردازی کرده است، به دنبال آن بوده است و برای به دست آوردنش دست به چه کارها نیز نزده است.

قدرت، توانایی این را دارد که به انسان اجازه انجام کارهایی را بدهد که می‌توان آن‌ها را غیرقابل تصور و دور از انتظار شمرد.

استفاده از قدرت بستگی به شخصی دارد که از آن استفاده می‌کند، قدرت می‌تواند باعث بهبودی وضعیت و یا باعث فجایع عظیمی شود.

حال سوال این است که اگر من، قدرتمندترین آدم روی زمین بودم، از این مزیت بزرگ به چه صورتی استفاده می‌کردم؟

می‌توانم بدون شک بگویم که مانند افراد دیگر که

ه از آن‌ها این سوال پرسیده می‌شود، اگر من در موقعیتی قرار داشتم که می‌توانستم تصمیم‌هایی بگیرم که بتواند زندگی میلیون‌ها نفر را

تغییر دهد، می‌توانم به عنوان جواب همان چیزهای کلیشه‌ای و همیشگی را تحویل‌تان

بدهم؛ تمامی فقر و گرسنگی جهان را تمام می‌کردم، هیچ جنگی وجود نخواهد داشت، تمامی

مرزها برداشته می‌شد و غیره و غیره.

تمامی این‌ها را قبلاً بیش از میلیون‌ها بار شنیده‌ایم و

مسلماً باز هم خواهیم شنید.

حال اگر واقعا من قدرتمندترین آدم دنیا بودم چه

می‌شد؟ واقعا نمی‌دانم. ولی کسی که قدرت در دست

دارد، بدون مسئولیت نیست، به خصوص قدرتمندترین

آدم جهان.

می‌توانم راست و پوست‌کنده بگویم که نمی‌توانم

به‌خودم اعتماد کنم که بتوانم از این مزیت

به‌خوبی و در راه درست استفاده کنم چون این

پیشنهاد بی‌اندازه و سوسه برانگیز است. فکر

کنید که قابلیت تحقق بخشیدن به تمام چیزهایی که

از ذهن‌تان عبور می‌کند را داشتید، آیا می‌توان

تضمین کرد که تمامی تفکرات شخصی به‌سوی

آبادسازی و نفع همگان باشد؟ به‌رحال همه ما

آدم هستیم و توانایی دیدن همه جنبه‌ها و عواقب

یک موضوع را نداریم.

در آخر می‌توانم اضافه کنم که، اگر روزی فرصت

قدرتمندترین انسان روی زمین شدن را داشته باشم،

حتماً آن را رد می‌کنم. من با این میزان قدرت و

عواقب آن کنار نخواهم آمد. همان‌طور که قبلاً به‌آن

اشاره کردم، مسئولیت زیادی پشت این برتری هست و

در این زمینه من اصلاً آدم مسئولیت‌پذیری نخواهم

بود!

فرگل فریدونی، 18 ساله

درباره قدرت!

اگر چشم‌هایمان را باز کنیم آدم‌های قوی زیادی را در دور و بر مان می‌بینیم. آدم‌هایی که زیاد خودشان را مثل آدم‌های بی‌مصرفی که خودنمایی می‌کنند نشان نمی‌دهند.

آدم‌های قوی، آدم‌هایی هستند که به‌مردم کمک می‌کنند.

آدم‌هایی که کارشان هر چه قدر کوچک هم باشد باز دیده می‌شود و به‌یاد می‌ماند. قوی‌ترین انسان‌ها،

پدران و مادران ما هستند که ما را با مشکلات زیاد بزرگ کرده‌اند و ما را آموزش داده‌اند.

قوی‌ترین انسان‌ها، معلم‌هایی هستند که با پرورش یک

دانش‌آموز خوب، به‌جامعه یک دکتر تحویل می‌دهند که

با نجات دادن یک بیمار و خدمت ارزنده یک مامور

آتش‌نشانی و یک دوست خوب به‌جامعه خدمت

می‌کنند!

حسن حسینی، 17 ساله

جهانی در دستان قدرتمندان

به‌یاد می‌آورم روزهایی را که ساعت‌های انشا، مشغول نوشتن رویاهای شیرین خود بودیم. روزهایی که افکار کودکانمان از قلبمان سر چشمه می‌گرفت. به‌دور از دیدگاهی از جهان با سیاست.



اما گاهی موضوع‌ها افکار کودکانمان را

به‌چالش‌هایی می‌کشید. چالشی که برایم بسیار شیرین

بود. موضوعی که شاید به‌آن ساعت‌ها فکر می‌کردم

تا نوشته‌ام خالی از دروغ باشد. گاهی آرزو می‌کنم

به‌آن دوران بازگردم اما با دانش الانم. زمانی که

معلمم از ما خواسته در ادامه جمله‌ای، کاش من

رویاهای خود را بنویسم. آن زمان که پرواز چون

پرنده‌ها بدون مرز برایمان آرزو بود. و شاید کمک

به‌فقیران. ای کاش الان آن دوران بود که بتوانم در

انشایم بنویسم. آری ای کاش من کفش پرنده داشتم

که می‌توانستم بدون محدودیت به‌همه جا بروم.

آن‌جایی که دولت وظیفه رسیدگی به‌شهروندان را

دارد اما از آن سر بیچی می‌کند. آن‌جا که نفس کشیدن

هم مالیات دارد. جایی که برای مادرم به‌اندازه پدرم

بها نمی‌دهند. گمان می‌کنم دنیای سیاستمداران با هم

فرقی ندارد. گویا پوسیده بودن افکار، مرز و بوم

نمی‌شناسد. بعدها که بزرگتر شدم به‌من فهماندند که

با نصف یک مرد هستم زیرا او عاقل‌تر از من است.

من آن‌گاهی به‌دورورم فهمیدم آن‌ها است. زیرا برادر

هم‌سنم از من بسیار کوچک‌تر است. او بازی می‌کند

اما من در کارهای خانه به‌مادرم کمک می‌کنم. اما

جایی برای اعتراض نبود زیرا مرا ناقص‌العقل تصور

می‌کردند. پس کفش‌های پرنده‌ام را به‌پایم کردم.

به‌جایی رفتم که آن‌جا را سرزمین آزادی می‌نامیدند.

در آن‌جا همه اجازه اعتراض داشتند. پس گوشی بود

برای شنیدن اما زمانی که دست یاری از آن‌ها طلب

می‌کردیم آن‌ها ما را کله‌سیاه خطاب می‌کردند. هرگز

فهمیدم که چرا آن‌ها رنگ مویم را دلیلی برای جدایی

من از خودشان می‌دانستند. بزرگتر شدم. برای

داشتن موقعیت بهتر کار کردم. هم‌کارانم هم مرد هم

زن به‌یک اندازه تلاش می‌کردیم. اما زمانی که بعد از

آن همه تلاش به‌انتظار حقوقی برابر بودم آن‌ها در

جواب تمام آن انتظارات دست‌مزدی کمتر از هم‌کاران

مردم به‌من دادند. دیگر جایی برای اعتراض نبود

زیرا آن‌جا هم همانند سرزمینم مرا از یک مرد کمتر

می‌دانستند. در ذهنم سرزمینم به‌وجود آمده بود که

برای پیدا کردن جواب هایش کفش‌های پرنده‌ام را

به‌پا کردم. اینبار پوشش‌م را تغییر دادم که شاید آن‌ها

منوچه رنگ موهایم نشوند تا از کسی جدا نیاشم. پس

موهایم را در زیر پوششی ضخیم قرار دادم. از بدو

ورودم آن‌ها با تگاهی عجیب از من فرار می‌کردند

گویا آن‌ها روح دیده‌اند. تا مدت‌ها کسی جرأت صحبت

کردن با من را نداشت. بعدها فهمیدم همه مرا برای

آن پوشش مورد قضاوت قرار داده بودند.

ولی کسی نمی‌دانست من برای قضاوت نشدن آن

پوشش را داشتم. آن‌جا را هم سرزمین آزادی

می‌نامیدند اما من از وجود آن محروم. بعد از آن

همه تنهایی کفش‌هایم را به‌پا کردم و این‌بار آن

پوشش را برداشتم تا بدانند من هم با آن‌ها فرقی

ندارم.

ولی آن‌جا با همه جا فرق می‌کرد. آن‌جا دیگر آزادی معنی کاملاً یک‌طرفه داشت. من را برای نداشتن آن حجاب آزار دادند. من را برای آن که زخم آزار دادند. من را برای نفس کشیدن آزار دادند. گویا آن‌جا فقط سرزمین مردها بود و بس! ولی پس چرا هر روز بر تعداد آن مردان افزوده می‌شد؟ آیا مگر آن‌طور نیست که زنان آن مردان را به‌وجود می‌آورند پس چرا در این‌جا صحبتی از زنان نیست؟ پس چرا وجودشان در اجتماع حس نمی‌شود؟ گویا فقط قدرت در دستان مردان با سیاست می‌چرخد. آن‌ها با تزریق افکاری که به‌نفع‌شان هست به‌افشار مختلف جامعه روزبه‌روز بر قدرت خود می‌افزایند. با نژاد پرست کردن مردم یک سرزمین خود را از دیگر ملیت‌ها برتر می‌دانند و دیگران را زیر دست خود می‌دانند. با گرفتن قدرت از دست زنان جامعه را بدون وجود هیچ‌گونه احساسی رهبری می‌کنند.

آری جامعه قدرت‌طلبان کماکان کفش‌های پرنده خود را طلب می‌کند. ای کاش من کفش‌های پرنده‌ام را با همه تقسیم می‌کردم!

سارا مقیمی، 18 ساله

قدرت در جامعه

زمانی که قدرت، به‌یک صورت منصفانه، بین

تمام مردم جامعه تقسیم شده است، می‌توان گفت

که این یک جامعه قدرتمند است. اما به‌این سادگی

نمی‌شود یک جامعه قدرتمند را تشکیل داد، چون

در هر صورت همیشه یک فرق اقتصادی و

فرهنگی وجود خواهد داشت که قدرت جامعه را

تحت تأثیر قرار می‌دهد و تعادل آن را به‌هم

می‌ریزد. قدرت باعث نابرابری در جامعه می‌شود

و مردم را به‌دو دسته تقسیم می‌کند: مردم قوی و

مردم ضعیف.

قدرت رفتار و کردار افراد را تغییر می‌دهد و بر

ذهن آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. انسان موجودی

اجتماعی و گروهی است برای آن که بتواند زندگی

خوبی داشته باشد نیاز به‌رهبران با لیاقت و

مردمی دارد، رهبرانی که توسط خود آن‌ها انتخاب

شده باشد. در بسیاری جوامع، متأسفانه کسانی

به‌رهبری و قدرت می‌رسند که شرایط لازم و

مناسب را ندارند. آن‌ها افرادی هستند که بسیار

اضطراب دارند و طمع‌کار هستند، و برای آن که

بتوانند بر مردم حکومت کنند از قدرت خود

استفاده منفی می‌کنند می‌توانیم از رهبران

معروفی که تاریخ دنیا را عوض کردند همانند

هیتلر نام ببریم.

البته هدف اصلی هیتلر به‌قدرت رسیدن و کنترل

مردم دنیا بود. او به‌هر شکلی می‌خواست

به‌هدفش برسد و این طمع بیش از حد او موجب

نابودیش شد.

در نتیجه قدرتی که از جامعه مردمی سرچشمه

می‌گیرد، قدرتی پایدار و همیشگی است.

رومینا حاجی‌خانی، 17 ساله

Färre duschar efter idrotten

Ta ett bad är något vi alla gör i vardagen men efter idrottslektionen då? Jag har i min barndom tagit en dosch efter idrottslektioner men med tiden förändrades det men varför? Alla tycker olika varierande om det från person till person men den främsta orsaken till det är att man betraktar golven i badrummen otvättade och ovårdade dels att man har ont om tid. Man tenderar att ändra sitt tankesätt om att duscha vid tonåren och det är likaså vid den perioden man brukar ha annorlunda åsikter så som om sitt utseende och kropp. Ett annat skäl då till att folk väljer att inte duscha beror på att de har en skam över sin kroppsbyggnad och finner sig inte bekväma med att synliggöra den. I mina ögon finns det lösningar på detta bekymmer man kan t.ex. sätta upp skärmväggar eller använda sig utav duschdraperier så att man inte ser varandra.

Roza Basem, 14 år



Varför är det så svårt att duscha efter idrotten

När jag var yngre så tyckte jag att det var jätte jobbigt att byta om eller .duscha när folk var i närheten. Eftersom att jag hade en mer utvecklad kropp än de andra och det kändes som om de pratade om mig .och dömde mig. Men nu när jag är äldre tycker jag inte att det är lika pinsamt och ärligt talat bryr jag mig inte om de pratar om mig, för nu är jag mer mogen och trygg i mitt egna skinn.

Ailin Allenthomasian, 15 år

Jag är 15 år och i år är det fjärde året som jag är i Sverige. Under de senaste fyra åren har jag kanske bara duschat 2 eller 3 gånger efter idrotten. Ingen av tjejerna i min klass duschar, det kanske var anledningen till att jag inte heller duschade från första början. Ingen tjej duschar medan alla killar gör det nästan varje gång. Jag tror att tjejerna bryr sig mer om deras utseende och det är anledningen till att de inte duschar.

Kimya Davodi, 15 år

Anledningen till att vissa barn inte duschar efter idrotten är enkel: de orkar inte. När man själv varit liten duschade man alltid och det gick inte att slippa undan detta. Men så småningom, när man nu blivit äldre slutar fler och fler barn att duscha och till slut är det bara få som duschar. Det kan bero på att när de blir äldre vill de inte visa sig inför varandra. Men även de som duschar vill inte visa sig nakna inför varandra utan de håller handduken runt sig.

Aryanaz Farzam

Elever duschar inte efter idrotten

HÄLSA. Smutsiga duschar eller rädsla för att visa sig naken får många skolungdomar att skippa duschen efter idrotten.

– Om ingen duschar då gör ingen annan det heller, säger niondeklassaren Martina Larsson.

I en enkät som Sveriges Radio gjort bland närmare 3 300 högstadiel elever i skolor över hela landet svarade 60 procent att de inte alltid duschar efter idrotten. De flesta, 34 procent, avstår för att duscharna är smutsiga, men en nästan lika stor andel vill inte visa sig nakna. En av tio är rädd att bli retad eller kränkt, och lika många låter bli att duscha av rädsla för att bli filmad eller fotograferad.

Niondeklassarna Martina Larsson och Ester Sjöo i Stockholm tänker att huvudanledningen till att elever inte duschar efter idrotten är att det är obekvämt att visa sig naken inför andra.

– Det finns inget draperi eller dörr eller någonting, säger Ester Sjöo.
– En del går på toa bara för att byta om till gymkläder, säger Martina Larsson.

Nyheter tis 15 nov 2016 - Aftonbladet

Dusch مدرسه!

آیا تو در مقابل دیگران دوش می‌گیری؟ نه چرا که حسی بهمن می‌گوید که این حریم شخصی تو است و حریم شخصی تو چیزی نیست که توسط هرکسی شکسته شود، چه مرد چه زن، چه بزرگ چه کوچک. از باز (یعنی عمومی و بدون در یا پرده بودن)، دوش‌های مدارس در سوئد ناراضی هستیم. زیرا هر کس باید امکان حفظ حریم شخصی خودش را داشته باشد و اجازه ورود به این حریم را به هر کسی ندهد و بعدها این می‌تواند اثرگذار در زندگی شخصی خود فرد باشد و بگذارد هر کسی به راحتی وارد زندگی یا حریم خصوصی‌اش شود و توانایی زیادی در برابر حفظ آن‌ها نداشته باشد. و در آخر می‌توان بگم که هر کس باید امکان نگاه داشتن حریم‌های خود را داشته باشد و به عقاید همه احترام گذاشته شود. چرا که انسان‌ها با هم تفاوت دارند.

یگانه رنجبر، 17 ساله

دوش گرفتن

چرا آنقدر دوش گرفتن بعد از ورزش سخت است؟ بچه که بوم همیشه برام سخت بود که در مقابل دیگران، لباس عوض کنم و یا دوش بگیرم. چون بدنم از اونا بزرگتر بود حس می‌کردم با نگاهی مسخره به من می‌نگرند. اما الان که بزرگتر شدم نه خجالت می‌کشم و نه اذیت می‌شم. حتی اهمیت هم نمی‌دم که پشتم حرف بزنند. به این خاطر که الان من بزرگ تر شده ام و می‌فهمم و از بدن خودم رضایت دارم.

آیلین آلن توماسیان، 15 ساله

دخترها دوش نمی‌گیرند!

من 15 سال دارم و امسال چهارمین سالی است که در سوئد هستم. من در چهار سال گذشته شاید فقط 2 یا 3 بار بعد از ورزش مدرسه دوش گرفته ام. هیچ کدام از دخترهای کلاس من بعد از ورزش دوش نمی‌گیرند، شاید دلیل دوش نگریدن من هم از اول همین بود. در حالی که پیش تر پسرها همیشه دوش می‌گیرند. فکر می‌کنم که دخترها بیش تر نسبت به ظاهر خود حساس هستند و دلیل دوش نگریدن آن‌ها همین است.

کیمیا داودی، 15 ساله

رسانه‌ها

رسانه‌ها خیلی مهم هستند. ما از طریق رسانه‌ها می‌توانیم برای سرگرمی استفاده کنیم مثل فیلم، کتاب، موزیک، ورزش و غیره. وی وظیفه اصلی رسانه‌ها تصمیم دموکراسی از طریق:

- 1- اطلاع رسانی درست و به‌دور از سانسور
- 2- گفتن حقایق جامعه
- 3- فعال کردن در بحث‌های سیاسی و اجتماعی جامعه.

حنیف سبزی‌پور

Makt

Fyra bokstäver
ett begrepp

kan utnyttjas
egenvinning skull

lyfts
av
härskartekniker

bytet en stark kvinna

som
osynliggörs

av
tystnad
ingen
information

mannen
höjer sin status

samtidigt
som han
gick rakt över
kvinnan

säger kvinnan
ifrån

ses
bemötts
hon

av
de andra ser henne
som
manipulativ
hyrsterisk
inte vet sitt bästa

Fri vers (Fri form) av [Annica N](#)
Vald av Yagane Ranjbar

Nobelpriset i siffror

År 1888 dog Alfred Nobels bror. I en fransk nekrolog lär bröderna Nobel ha förväxlats, och dynamitens uppfinnare omnämndes som "en dödens köpman". Nobel insåg hur han skulle bli ihågkommen och bildade en stiftelse, som sedan 1901 har delat ut världens mest prestigefyllda pris – Nobelpriset..

40 kvinnor har fått Nobelpriset. 12 av dem har tilldelats fredspriset, 12 har mottagit priset i litteratur, och 10 har erhållit Nobelpriset i medicin. 4 har fått priset i kemi. 2 har fått det i fysik. Marie Curie har fått ett av varje.



Bara 1 har förärats priset i ekonomi. År 2010 fanns det ingen kvinnlig Nobelpristagare.

4 personer har fått Nobelpriset två gånger. År 1903 och 1911 fick Marie-Curie Nobelpriset i fysik respektive kemi. År 1954 mottog Linus Pauling priset i kemi, och åtta år senare kunde han även ta emot fredspriset för sitt arbete mot ovanjordiska kärn-vapenprov. John Bardeen fick priset i fysik år 1956 och 1972. År 1958 och 1980 erhöill Frederick Sanger priset i kemi.

50 gånger har Nobelpriset i kategorierna fred, fysik, kemi, litteratur eller medicin hållits inne. De båda världskrigen var orsaken till 32 uteblivna pris. De övriga gångerna som priset inte har delats ut har man haft brist på lämpliga kandidater. Det gäller i synnerhet fredspriset, som hållits inne 20 gånger.

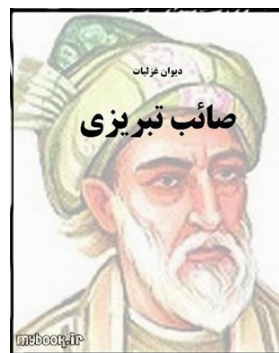
4 Nobelpristagare har tvingats tacka nej till priset. I protest mot att den tyske antinazisten och pacifisten Carl von Ossietzky fick priset 1935 ålade Hitler tyskarna Adolf Butenandt, Richard Kuhn och Gerhard Domagk att avböja belöningen. År 1958 tvingade de sovjetiska myndigheterna författaren Boris Pasternak att avböja priset i litteratur eftersom de, ironiskt nog, menade att priset endast hyllade den västerländska kulturen.



2 personer har avböjt att ta emot Nobelpriset. År 1964 tackade den franske filosofen och författaren Jean-Paul Sartre nej till priset i

litteratur. Han ville inte riskera att äran och pengarna skulle komma att förändra honom. Nio år senare avböjde den vietnamesiske politikern och diplomaten Le Duc Tho att ta emot det fredspris han hade tillägnats tillsammans med den amerikanske utrikesministern Henry Kissinger för deras roll som fredsförhandlare i Vietnamkriget. Hans argument var att kriget inte var över.

543 gånger har man mellan åren 1901 och 2010 delat ut ett Nobelpris. Sammanlagt har 813 personer och 20 organisationer fått priset, och 213 gånger har två eller fler personer delat priset.



صائب تبریزی:

من از روییدن خار سر دیوار دانستم

که ناکس، کس نمی‌گردد به‌این بالا نشستن‌ها...

من از افتادن شبنم به‌روی خاک فهمیدم

که کس، ناکس نمی‌گردد به‌این افتان و خیزان‌ها...

انتخاب نازنین نقوی، 18 ساله



شعر حافظ در کیفیت پیدایش و قدرت انسان!

در ازل پرتو خُسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوهای کرد زخت، دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

انتخاب یگانه رنجبر، 17 ساله

Medierna

Medierna har en viktig roll i samhället. Vi kan använda medier för att underhålla oss genom tex film, Tv, böcker, musik och sport. Men medias viktigaste uppgift är att upprätthålla demokratin i ett samhälle genom att:

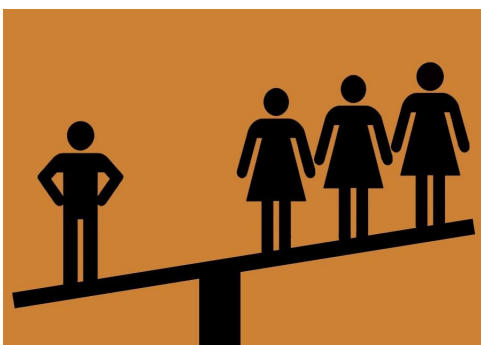
1. Median ska berätta om viktiga händelser i samhället och i världen utan att de ska vara censurerade.
2. Berätta sanningen om situationen i samhället.
3. Uppmuntra folket att delta i politiska och sociala debatter i samhället.

Hanif Sabbzipour

Världen är i de mäktigas häder flygande skor

Jag minns de dagar då jag timmar satt och skrev uppsatser om mina dagdrömmar, utan att tänka på politik. Ibland vill jag gå tillbaka i tiden till min barndom, men ta med de erfarenheterna jag har idag. De dagar då jag drömde om att kunna flyga som fåglarna med en obegränsad frihet eller om att hjälpa de fattiga. Då jag önskade att jag hade flygande skor som kunde ta mig till vilka platser jag ville. Där staten hade ansvar över att ta hand om människorna i samhället men slingrade sig ur dessa plikter. Där även andning blev beskattat. Där min mamma inte var jämlik min pappa. Senare när jag hade vuxit upp en aning förstod jag att jag är värd hälften av vad en kille är för att de är klokare än vad jag är. Det var först när jag tog en titt runtomkring mig som jag förstod att de hade fel om detta eftersom min lillebror är mycket omognare än mig då jag hjälper min mamma medan han sitter leker. Så jag satte på mig mina flygande skor och åkte till ett ställe som de kallade för frihetens land. Där hade alla frihet och människor var jämställda, men ändå blev jag sedd som mindre värdig och blev kallad för svartskalle. Jag förstod aldrig varför de såg annorlunda på mig på grund av min hårfärg. Jag växte upp och kämpade för bättre levnadsvillkor. Men trots allt detta slit så upptäckte jag ändå i slutändan att min lön var lägre än mannens. För att hitta svar på alla mina frågor satte jag återigen på mig mina flygande skor, men denna gång ändrade jag mitt yttre så att folk inte märker min hårfärg och på så sätt inte särskiljer mig från de andra. Jag täckte mitt hår under en sjal. Men när jag trädde in i samhället var det folk som flydde ifrån mig med en underlig blick, som om de hade sett ett spöke. Senare insåg jag att alla hade dömt mig efter min sjal, men ingen visste att jag hade denna sjal just för att inte bli dömd. Efter all denna ensamhet tog jag på mig mina flygande skor på nytt, men denna gång tog jag av mig min sjal så att folk vet att jag inte skiljer mig från dem. Men denna plats var nu helt annorlunda, jag blev istället illa behandlad för att jag är kvinna och inte bär en sjal. De plågade mig för att jag andades, då denna plats endast var en plats för män. Är det inte kvinnorna som har fött männen? Så varför är det inget tal om kvinnor här? Makt är i männens händer. Genom att ta makten ifrån kvinnorna leder de ett samhälle som har brist på känslor.

Ett samhälle som består av människor som styrs av de mäktiga, är ett samhälle där alla har behov av de flygande skor som jag har.



Text av **Sara Mogimi**

översatt av **Romina Fatemeh** och

Makt

**Jag är den befällande styrkan.
Var finnas de som följa mig?
Även de största bära sin sköld på drömmarsätt.
Finnes det ingen som läser hänförelsens kraft i mina ögon?
Finnes det ingen som fattar, då jag med låg röst säger lätta ord till de närmaste?
Jag följer ingen lag. Jag är lag i mig själv.
Jag är människan som tager.**



Edith Södergran, 1920

Vald av Arman Ghannad



Ett samhälle kan stämplas som riktigt mäktigt först när makten i samhället, på ett rättvist sätt, har uppdelats mellan alla människorna i samhället. Men, som vi förmodligen ser idag, är det ytterst svårt att upprätthålla ett sådant mäktigt samhälle eftersom att det alltid finns och kommer finnas ekonomiska och kulturella skillnader som sätter makten i obalans. Makt skapar ojämlikhet i samhället och delar upp människorna i två olika grupper: de svaga och de starka. Makt förändrar människors beteende, påverkar deras handlingar och har stor inverkan på deras sinnen. Människan är en kollektiv och social varelse. För att kunna leva ett tryggt liv är människan i behov av en omtyckt och kompetent ledare, en ledare som har valts för själva folket. Tyvärr, förekommer det ofta att individer, som inte är lämpliga för en ledarroll och som inte uppfyller de nödvändiga kraven som behövs för att vara en bra ledare, uppnår ledarskap och makt i samhället. Dessa människor, som är otroligt ångestfyllda och giriga, utnyttjar sin makt för att att kunna ha folket runt sitt lillfinger och på så sätt styra över de. Ett utmärkt exempel på en sådan ledare är Hitler, som har stor betydelse för världshistorien. Men Hitlers huvudsakliga mål var att få världslig makt och ha kontroll över hela världens befolkning. Han ville på ett eller annat sätt nå fram till sitt mål och det var just denna överdrivna girighet som ledde honom till hans undergång. Sammanfattningsvis är det den makt, som har sin grund i ett demokratiskt samhälle där makten är jämnt fördelad mellan människorna, som är den mest stabila och utan tvekan den mest långvariga makten.

Romina Hajihkani, 17 år